

زندگی در اسارت را لمس کند. هدف ما همین بود و خوشحالم که تا حد زیادی به آن رسیدیم.

**چرا به نظراتان روایت این تجربه‌ها اهمیت دارد؟**

چون اسرا یکی از ستون‌های اصلی مقاومت جمهوری اسلامی‌اند. خاطراتشان دارد زیر خاک می‌رود. خیلی‌ها شهید شده‌اند، خیلی‌ها پیر شده‌اند، بیماری گرفته‌اند. اگر ثبت نشود، نسل آینده باید فقط در کتاب‌ها دنبالشان بگردد. در حالی که فیلم زبان جهانی است؛ با تصویر و صدا می‌شود این تجربه را منتقل کرد. ما می‌خواهیم نسل جوان بفهمد اسرا چه کشیدند؛ دعای نیمه‌شبشان، گریه‌ها و شادی‌ها، فوتبال بازی کردنشان، و در عین حال ایستادگی‌شان.

**چه پیامی دوست داشتید از دل این کار به مخاطب منتقل شود؟**

این که مقاومت چطور شکل گرفت. پادمان نرود کسی که ۴۰ بار سیلی خورد اما به امام توهین نکرد، ستون این نظام است. ما باید این‌ها را نشان بدهیم تا نسل آینده بداند چه گذشت، متأسفانه گاهی لوکیشن‌ها یا امکانات را سخت می‌دهند یا توقع پول دارند. در حالی که باید برای تولید این کارها کمک هم بدهند. چون این بخشی از تاریخ ماست و باید منتقل شود. اگر ما نگوییم، نسل آینده چیزی نمی‌فهمد



باقر عباس  
آزاده و بازیگر:

**آقای مشتاق بچه‌ها را از لاک تنهایی بیرون آورد**

وقتی به‌عنوان کسی که خودش فضای اسارت را تجربه کرده، در جریان انتخاب لوکیشن و بازسازی صحنه‌ها قرار گرفتید، چه حسی داشتید؟

فشار اصلی این بود که فضای اسارت را به مردم منتقل کنیم و نشان دهیم اسرار روزشان را چگونه می‌گذرانند و چه رنج‌هایی تحمل می‌کردند. حتی جزئیات کوچک مثل دیوارها، کف آسایشگاه، ستون‌ها یا نحوه نشستن و برخاستن اسرا اهمیت داشت. اما محدودیت لوکیشن اجازه نمی‌داد همه چیز دقیقاً مثل واقعیت باشد.

**کار کردن در چنین فضایی برای شما یادآور خاطرات گذشته نبود؟**

بله، خاطرات زنده می‌شد و سخت بود. بعضی صحنه‌ها آدم را به روزهایی می‌برد که دوستانمان جلوی چشممان شهید شدند. فضا کوچک، بودجه کم و فشار برای پیشبرد سریع کار هم کار را سنگین‌تر می‌کرد.

**غیر از فشار روانی، مشکلات فنی و شرایط محیط هم سختی ایجاد می‌کرد؟**

بله، بارندگی و طوفان کار را به هم می‌ریخت. آسایشگاه سه طرف بسته و یک طرف پنجره داشت که بک‌گراند صحنه‌ها بود. تپه‌به درست نبود و هوا پر از گرد و خاک ناشی از بولدوررها بود. حتی نظافت و بهداشت اردوگاه که برای من مهم بود، با محدودیت‌ها گاهی از دست می‌رفت.

**فکر می‌کنید شباهت فضای بازسازی شده با واقعیت تا چه حد بود؟**

حدود ۷۰ تا ۸۰ درصد شبیه شد. بخش باقی مانده شدنی نبود؛ مثلاً در اردوگاه واقعی ۱۲۰ تا ۱۳۰ نفر در یک آسایشگاه جمع می‌شدند. با این حال دیوارها، ستون‌ها، کیسه‌های دیواری و موزاییک‌ها کم‌کم شبیه واقعیت شد.

**واکنش خانواده‌ها یا اطرافیان شما به این بازسازی چه بود؟**

مثلاً همسرم ابتدا گفت فضای آسایشگاه هنوز با واقعیت فرق دارد. اما وقتی ستون‌ها و دیوارها کامل شد، طوری شد که تمام قسمت‌ها را دنبال می‌کرد و منتظر قسمت بعد بود. برای من مهم همین نزدیک شدن است؛ اینکه مردم و خانواده‌ها بتوانند تصور کنند اسارت چه معنایی داشته.

**می‌خواهم بدانم در دوران اسارت، چه نقشی برای هنر و نمایش قائل بودید؟**

در اسارت، با نمایش‌ها و شعرخوانی فضای سنگین اردوگاه را تغییر می‌دادیم، مخصوصاً در ایام خاص مثل دهه فجر و نوروز. برای کسی که شرایط عادی دارد، درک این موضوع آسان نیست. هر روز تکراری بود و کمک خدا و اهل بیت، بسیاری از اسرا را سرپا نگه می‌داشت. هنرمندان بیشترین فشار را تحمل می‌کردند و باید محتوایی تولید می‌کردند که جمع سرپا بماند.

**چطور به فکر اجرای نمایش عروسکی افتادید؟**

بعد از چند سال فشار روحی بیشتر شد. آقای رضا ملکی پیشنهاد داد قصه‌ها و داستان‌ها را وارد کنیم. فکر کردم چرا سراغ نمایش عروسکی نرویم؟ در آن زمان، نمایش عروسکی حرفه‌ای در ایران رواج نداشت و من بیشتر پانتومیم دیده بودم. ایده این بود که عروسکی بسازیم که نقش «تریبون» ما را بازی کند. با دستم عروسکی با چهره طنز، پیشانی بلند و دهانی باز ساختم و اسمش را «آقای مشتاق» گذاشتم. اولین برنامه را در آسایشگاه اجرا کردم و از طریق لهجه و صدای متفاوت عروسک، بچه‌ها جذب شدند. موضوعات متنوع بود: مسائل خانوادگی، بهداشتی، طنز درباره جنگ جهانی دوم و حتی مسائل سیاسی.

**این نمایش‌ها چه بازخوردی در اردوگاه داشتند؟**

خیلی زود برنامه محبوب شد. هر آسایشگاه نسخه‌ای از «آقای مشتاق» درست کرد. بعد هم هنرمندی به نام جمال به جمع ما اضافه شد، عروسک‌های جدید ساخت و گروه سرودی ۱۵/۱۰ نفره شکل گرفت. نمایش‌ها قصه‌های امام، انقلاب و دشمنان را با طنز روایت می‌کردند و اسرا از لاک تنهایی بیرون آمدند. این برنامه‌ها باعث کشف استعدادهای زیادی در زمینه بازیگری، کارگردانی و تدارکات شد. آن دوران نشان داد هنر حتی در سخت‌ترین شرایط انسان را سرپا نگه می‌دارد.

**این تجربه بعد از آزادی هم ادامه پیدا کرد؟**

بله، چند گروه بازیگری و تدارکات شکل گرفت و بسیاری از بچه‌ها که قبلاً بازیگر نبودند، حرفه‌ای شدند. پس از بازگشت به ایران، در سالن وزارت کشور نمایشی در حضور آقای لاریجانی، چند وزیر و پنج-شش هزار نفر از آزادگان اجرا کردیم.



سارا سپهوند  
بازیگر و تدوینگر:

**این تجربه نگاهم را به انسانیت تغییر داد**

**شما که تجربه‌ای از جنگ نداشتید، این تجربه‌ی اخیر چه تأثیری رویان گذاشت؟**

به جز این جنگ ۱۲ روزه، نسل ما هیچ کدام تجربه‌ی جنگ نداشتیم، چه برسد به شرایط سخت‌تر. اما با تولید این اثر و شنیدن خاطرات آزادگان واقعاً حقیقت برایم روشن‌تر شد و ما باید به داشتن چنین عزیزانی افتخار کنیم.

**درباره‌ی مسیر کاری‌تان بگویید. از کجا شروع کردید و چطور وارد تدوین شدید؟**

حدود ده سال است که کار می‌کنم. از بازیگری شروع

کردم؛ ابتدا در تئاتر کار کردم و بعد ورودم به تولیدات تصویری مثل فیلم کوتاه شکل گرفت. وقتی درگیر بازی در فیلم بودم و کار تصویری را که خودم انجام داده بودم می‌دیدم، علاقه‌مند به تدوین شدم. فکر می‌کنم آقای قاسمی جزو اولین استادان من در تدوین بودند. حدود شش-هفت سال است که به‌صورت حرفه‌ای کار تدوین را انجام می‌دهم. قبلاً به شکل دستیاری کار می‌کردم، کنار تدوینگرهایی مثل آقای قاسمی و آقای خدابخش‌لو کار کردم. هنوز هم افتخار شاگردی‌شان را دارم.

**نخستین تجربه‌ی شما در تدوین حرفه‌ای چه بود؟**

اولین سریال جدی که کار کردم، مجموعه‌ای بود به نام پس از دیروز، کاری از آقای قاسمی. ابتدا به عنوان بازیگر در آن حضور داشتم. مجموعه به شکل مستند نمایشی با ساختاری خلاقانه که مربوط به دوران انقلاب بود. خیلی دوستش داشتم، مخصوصاً از لحاظ بازی. بعد از آن، افتخار داشتم که در تدوین هم کنار آقای قاسمی باشم. همان‌جا توانستم اعتمادشان را جلب کنم و در این سریال، تدوین را به‌طور مستقل خودم انجام دادم.

**در جریان همین سریال، دقیقاً چه مسئولیت‌هایی داشتید؟**

بخشی داشتیم مربوط به مصاحبه‌ها در ابتدای کار و بعد وارد مرحله‌ی تولید شدیم. قرار شد که همزمان با تولید، تدوین هم پیش برود، اما به‌خاطر شرایط کاری و پراکندگی سکانسها این امکان فراهم نبود. بنابراین خود آقای قاسمی تصمیم گرفتند که من در تولید هم باشم؛ چه به‌عنوان بازیگر و چه به‌عنوان منشی صحنه. در بخش مربوط به مناققین هم نقش داشتم و بازی کردم. بعد از پایان تصویربرداری و بازسازی صحنه‌ها، با خیال راحت‌تر وارد مرحله تدوین شدیم.

**تدوین این مستند نمایشی چقدر زمان برد؟**

هر قسمت حدود ۱۰ روز زمان برد. در مجموع، سه تا چهار ماه - شاید هم بیشتر - درگیر این کار بودم.

**شما اشاره کردید که پیش از این پروژه شناختی از موضوع آزادگان نداشتید. این کار چه تغییری در نگاه شما ایجاد کرد؟**

متأسفانه به دلایل مختلف، شاید به‌خاطر سبک تربیتی یا هر دلیل دیگری، هیچ شناختی از موضوع آزادگان نداشتیم؛ نه از لحاظ خانوادگی و نه شخصی. برایم درک این موضوع سخت بود. حتی وقتی اطرافیان درباره‌ی اسارت صحبت می‌کردند، نمی‌توانستم خیلی ارتباط بگیرم. اما این کار، دید من را تغییر داد. مثلاً همیشه شنیده بودم که چرا جنگ این قدر طولانی شد و برایم سخت بود درکش کنم. اما هنگام تدوین این مجموعه، توانستم بفهمم و ارتباط بگیرم.

**گفتید از جایی به بعد کار را دلی انجام دادید. چرا؟**

در روند تدوین، به یک جایی رسیدم که واقعاً دلی کار می‌کردم. یادم هست یکی دو پیشنهاد تدوین دیگر داشتم، اما به‌خاطر حساسیت این کار و ارتباطی که گرفته بودم، تصمیم گرفتم تمام وقتم را صرف این پروژه کنم. حتی کارهای دیگر را از دست دادم، اما وقت بیشتری گذاشتم و لذت بردم.

**کدام روایت یا بخش از مجموعه روی شما بیشترین تأثیر را گذاشت؟**

برای من خیلی ارزشمند بود که ببینم در شرایطی که ممکن بود ایران پیروز نشود و اخبار دروغ شکست‌ها پخش می‌شد، آزادگان توانستند اصالت و باور خودشان را حفظ کنند. این خیلی سخت بود. در همین جنگ ۱۲ روزه، من خودم استرس و نگرانی را تجربه کردم. احساس می‌کردم اگر جای آزادگان بودم، شاید نمی‌توانستم مثل آن‌ها رفتار کنم. مثلاً در یکی از داستان‌ها، پدر و پسری بودند که از هم جدا شدند و اتفاقات سختی برایشان رخ داده بود. خیلی دردناک بود. به نظر می‌آید هر کس دیگری بود، به‌خاطر بچه‌اش با دشمن همراهی می‌کرد اما او این

کار را نکرد و خودش را حفظ کرد. این پیام‌ها خیلی ارزشمند است.

**فکر می‌کنید این تجربه چه اثری بر آینده‌ی کاری شما خواهد داشت؟**

در کل، این تجربه برایم بسیار لذت‌بخش بود و نگاهم را تغییر داد. دوست دارم این تأثیر در کارهای آینده‌ام هم وجود داشته باشد؛ چه کار جنگی باشد و چه غیر جنگی. برای من مهم است که معنای انسانیت و پیام‌های ارزشمندی که آزادگان منتقل کردند را در آثار آینده‌ام هم بازتاب بدهم.

